



گیلانیان مهاجر به دیار هند

احمد سمیعی (گیلانی)*

سدّ البرز که به لحاظ جغرافیایی، گیلان را از نواحی مرکزی ایران، طیّ قرون گذشته، جدا نگه داشته، باعث انزوای نسبی اقوام گیل و دیلم شده است. هرگاه بخواهیم از راه آثار زبانیِ گیلانیان، ردّ و نشانه‌ای از ارتباط مردم این سامان با فارسی‌زبانان بیابیم، پیش از عصر صفویه تنها جسته گریخته به شواهدی برمی‌خوریم. آثار مکتوبِ فارسیِ گیلانیان پیش از این عصر انگشت‌شمار و عموماً متعلّق به کسانی است که برای تحصیل علم یا به قصد زیارت اماکن مقدّس و بزرگان دین و دانش و تصوّف، زادگاه خود را ترک گفته‌اند و در بیرون از مرزهای گیلان به تصنیف و تألیف دست زده‌اند. باری، در سراسر گیلان‌زمین، پیش از آن دوره، مرکزی آموزشی وجود نداشت که زبان فارسی در آن تعلیم داده شود یا ولی‌نعمتانی که مشوّق فارسی‌گویان و فارسی‌نویسان باشند، حتّی در چند قرن اخیر، طالقانی‌ها بودند که در شهر رشت و شاید مراکز شهری دیگر و بقعه‌ها مکتب‌هایی تأسیس کردند که در آنها به کودکانِ مکتبی قرآن و خواندن و نوشتن می‌آموختند.

*. عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

دربارهٔ ارتباط گیلانیان با مردم بیرون از مرز و بوم خود این نکتهٔ مهم را باید به خاطر سپرد که سرزمین گیلان، در پرتو همان شرایط انزوآفرین جغرافیایی، برای متواریان، مأمن و مأوای مطمئنی شمرده می‌شد و این برای بومیان موهبتی بود؛ زیرا پناهندگان عموماً از فرهیختگان بودند و با سرمایهٔ دانش و ادب به میهمانی مردم گیلان می‌آمدند. بدین‌سان برای جویندگان علم و معرفت فرصت‌های خجسته‌ای پدید می‌آمد تا از این منابع رایگان بهره گیرند بی‌آنکه برای دانش‌اندوزی به ترک یار و دیار نیاز پیدا کنند.

در عصر صفویه، گیلان با دیگر نقاط ایران و بیرون از ایران ارتباط وسیع‌تر و زنده‌تری یافت. بخش عمدهٔ آثار فارسی مکتوب شاعران و دانشمندان گیلان به این عصر و دوره‌های پس از آن تعلّق دارد. می‌دانیم که شیخ صفی‌الدین اردبیلی، که در سدهٔ 7-8 ق می‌زیست و سلاطین صفوی به او منتسب‌اند و نام سلسله نیز از نام او گرفته شده است، مرید شیخ زاهد گیلانی بود و نزدیک بیست و پنج سال در خدمت او به سر برده بود و پس از وفات شیخ، جانشین او شد. همچنین می‌دانیم که در عصر صفوی، راه‌های ارتباطی سهل‌العبوری برای دسترسی به خطّهٔ شمال ایران احداث شد و هم در این عصر بود که نخست‌بار در تاریخ ایران اسلامی، سراسر کشور به زیر لوای حکومت مرکزی مقتدری درآمد. هم‌دستی این عوامل، برای رشد علمی و فرهنگی مردم گیلان، زمینهٔ مساعدی فراهم آورد و سبب شد که آثار متعدّد با ارزشی در حوزه‌های متنوّع علمی و ادبی و فلسفی و کلامی و عرفانی به زبان‌های عربی و فارسی به قلم شاعران و نویسندگان و مؤلفان گیلانی پدید آید. این نکته را نیز طرداً للباب خاطر نشان سازیم که امیران محلی و امیرزادگان، اوقات فراغت خود را که کوتاه هم نبود، تنها به شکار و بازی چوگان و نرد و شطرنج و این قبیل تفنّن‌ها نمی‌گذراندند. کسانی از آنان اهل شعر و ادب نیز بودند. شعر می‌خواندند و شعر گرد می‌آوردند و طبع‌آزمایی می‌کردند. در *لباب‌الالباب* عوفی، فصلی به این دسته از سرایندگان اختصاص یافته است. در روزگار ما نیز از میان خانان و خانزادگان، شاعرانی سراغ داریم — در عصر قاجاریّه پرشمار و از آن پس اندک‌شمار. در دستگاه بعضی از شاهزادگان قاجار حکام آن سلسله، انجمن‌های ادبی نیز تشکیل می‌شد.

از عصر صفوی به این‌سو، شمار آثار فارسی به قلم سرایندگان و نویسندگان گیلانی افزایشی نظرگیر یافت و زبان فارسی با وسعت تمام به صورت زبان علمی و ادبی درآمد و زبان محلی را که اشعار و به‌خصوص ترانه‌هایی بدان سروده می‌شد، تحت‌الشعاع قرار داد. این پدیده نه تنها در این مورد بلکه در همه موارد مشابه کاملاً معقول و طبیعی است. اثرآفرینان گیلانی کسانی بودند که به زبان‌های فارسی و عربی دانش‌اندوزی و ادب‌آموزی کرده بودند؛ به‌ویژه زبان شعر در نظر آنان فقط و فقط زبان فارسی بود و می‌توان گفت آنان با شعر تنها از طریق این زبان آشنایی داشتند. به علاوه، شاعر و نویسنده و مؤلف، طالب آن است که اثرش در مقیاس هرچه وسیع‌تر خواننده و خریدار پیدا کند و گویشوران اهل قلم طبعاً زبان فراگیر ملی را بهترین رسانه برای نیل به این مقصود می‌یابند. از سوی دیگر، انزوای نسبی گیلان مانع از آن نبود که فرهیختگانی به انگیزه‌های گوناگون ترک دیار کنند و از قلمرو زبان محلی گام بیرون نهند. اینان اگر از اهل طریقت و سلوک بودند به قصد زیارت مرشدان و هم‌مسلمانان و سیر آفاق و انفس؛ اگر تشنه علم بودند، به عزم دسترسی به مراکز علمی و استادان؛ و اگر طالب مال و جاه بودند، به هوای نزدیکی به دستگاه‌های امارت و سلطنت و بهره‌مندی از حمایت ولی‌نعمتان راه سفر در پیش می‌گرفتند.

در عصر صفوی، بسیاری از شاعران و اهل طریقت و ارباب علم گیلانی را سراغ داریم که راهی هند شدند و از حمایت شاهان و امرا و دولتمردان، برخوردار گشتند و قدر و منزلت یافتند. دربار شاهان سلسله بهمنیه، که پادشاهان آن از سال 748 ق در دکن فرمانروایی کردند، و سلسله‌هایی که پس از تجزیه قلمرو بهمنیه، در اواخر قرن 9 و اوایل قرن 10 ق، ظهور کردند، به‌خصوص عادلشاهی که بیجاپور، و نظام‌شاهی که احمدنگر، و قطب‌شاهی که گلکنده قلمرو آنان بود، و متعاقباً آصف‌جاهیه که نخست اورنگ‌آباد، سپس حیدرآباد کرسی آنها بود و از 1136 ق تا 1367 ق بر دکن فرمانروایی داشتند. همچنین دربار شاهان سلسله مغولی تیموریان یا گورکانیان هند که از 932 ق تا 1274 ق، نزدیک به سه قرن و نیم، در سرزمین هند حکومت کردند، به صورت پناهگاهی امن و میزبانی شفیق و مهربان و مهمان‌نواز برای شاعران و ادیبان و

دانشمندان گیلانی درآمد، دربارهای همایون (937-963ق) و اکبرشاه (963-1014ق) و جهانگیر (1014-1037ق) و شاه جهان (1037-1068ق) و اورنگ‌زیب (1068-1118ق) از این حیث ممتاز بود.

در حقیقت، دستگاه فرمانروایان هند، طی سده‌های دهم تا سیزدهم، در حمایت از شاعران و عارفان و دانشمندان فارسی‌زبان بر دربار صفویان و جانشینان آن سلسله برتری نمایان داشت. پادشاهان و درباریان هند به زبان و ادب فارسی علاقه فراوان داشتند. برخی از آنان خود اهل فضل و ادب و ذوق و هنر بودند.

یوسف عادل‌شاه (895-916ق)، فرمانروای بیجاپور دکن، خط نستعلیق نیکو می‌نوشت، بر عروض و قافیه وقوف تمام داشت، در علم موسیقی متبحر بود و تنبور و عود نیکو می‌نواخت. وی ارباب فنون را گرمی می‌داشت. در مجلس او شعر قدما خوانده می‌شد. گاهی او خود نیز شعر می‌سرود. نظام‌شاهیان احمدنگر دکن نیز حامی زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی بودند. بسیاری از ادیبان و شاعران ایران که در قرن‌های دهم و یازدهم هجری به هند روی آوردند در خدمت همین پادشاهان به سر می‌بردند، آنان را مدح می‌کردند و با آنان روابطی دوستانه داشتند.

ظهیرالدین محمد بابرشاه (حکومت: 932-937ق)، بنیانگذار سلسله گورکانیان هند، به صحبت علما علاقه وافر داشت. وی دارای طبع شعر بود و «بابر» تخلص می‌کرد. دیوانش نیز به طبع رسیده است. پسرش، همایون، با ادیبان و شاعران و هنرمندان معاشرت داشت و شعر می‌سرود. دیوانی داشت که نسخه آن در کتابخانه اکبرشاه محفوظ بود. برادران او نیز شاعر بودند. وی در بازگشت به هند پس از پناهندگی به دربار شاه طهماسب صفوی (حکومت: 930-948ق)، عده‌ای از شاعران و هنرمندان ایرانی را به همراه برد. اکبرشاه در مرتبه‌ای از ترویج شعر فارسی جای داشت که هیچ‌یک از شاهان هند و ایران به آن نرسیده است. وی هرچند بی‌سواد بود، طبع شعر داشت و به زبان فارسی شعر می‌سرود. سپهسالار او، میرزا عبدالرحیم‌خان، در حمایت از شاعران و تشویق آنان با او رقابت می‌کرد. اکبرشاه برای سخنوران راتبه‌ای مقرر کرد و کسانی را به تألیف و ترجمه از هندی به فارسی برگماشت. شاعران پارسی‌گو از هرات، مرو، مشهد، نیشابور،

سبزوار، ترشیز، فائن، مازندران، گیلان، قزوین، تبریز، همدان، ری، قم، ساوه، کاشان، کربلا، نجف و سامره به دربار او روی آوردند. بداؤنی، مورخ و شاعر هندی سده 10 ق، از صدو هفتاد شاعر ایرانی نام می‌برد که در زمان سلطنت اکبر شاه در هند شهرت یافتند. زبان فارسی در سال 990 ق، به فرمان اکبر شاه، زبان رسمی حکومت هند شد. جهانگیر و بانوی تهرانی‌اش، نور جهان بیگم (وفات: 1055 ق)، شاعر و حامی شاعران بودند. جمال‌الدین حسینی، فرهنگ جهانگیری را در سال 1033 ق به نام جهانگیر تألیف کرد. جهانگیر خود، در نویسندگی چیره‌دست بود. خاطرات وی به نام توزک جهانگیری سرشار است از وصف مناظر زیبای کشمیر و دیگر نقاط هند. داراشکوه (وفات: 1069 ق)، پسر و ولیعهد شاه جهان، نویسنده و شاعری فاضل بود و با عارفان و شاعران مصاحبت داشت. جهان‌آرایگم (وفات: 1092 ق)، دختر شاه جهان از بانوبیگم ملقب به ممتاز محل، که تاج محل به یادبود او ساخته شده، مؤلف تذکره مونس‌الارواح در شرح حال مشایخ چشتیه است. وی طبع شعر داشت. بر سنگ قبرش در صحن مزار خواجه نظام‌الدین اولیاء، بیتی سروده خود او نگاشته شده است. اورنگ‌زیب در ترسل مهارت و بر علوم ادبی وقوف تمام داشت. دخترش، زیب‌النساء بیگم، شاعر بود و «مخفی» تخلص می‌کرد. در چنین شرایطی، روی آوردن فرهیختگان پارسی‌زبان به هند کاملاً طبیعی می‌نماید. در میان مهاجران، عده درخور توجهی عارف و شاعر و دانشمند و مؤلف گیلانی را می‌یابیم که دست کم بخشی از آثار مکتوب خود را به زبان فارسی پدید آورده‌اند و جا دارد که در این مقام به شماری از آنان اشاره کنیم.

یحیی لاهیجی (وفات: 952 / 953 ق)، عارف وارسته از سلسله نوربخشیه که به سمّت قاضی لاهیجان برگزیده شد. بر اثر آشفته‌گی اوضاع در گیلان زمین، به جستجوی مقام امن، ابتدا روی به کاشان نهاد و مدتی نسبتاً دراز در آن شهر اقامت داشت. پس از چندی رهسپار هند گردید و در دربار همایون، دومین پادشاه تیموریان هند، به کتابداری کتابخانه او منصوب شد. سرانجام به کاشان بازگشت و در همان جا درگذشت.

حکیم عبدالرزاق لاهیجی (وفات: 1004ق)، پزشکی حاذق بود. خلاصه/التشريح به زبان فارسی از تألیفات اوست که آن را به همایون تقدیم کرد. از آن، نسخه‌هایی در پترزبورگ، هند، لندن و ایران موجود است.

حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی (حدود 955-997ق)، پسر مولانا عبدالرزاق لاهیجی (وزیر دانشمند خان احمد گیلانی که به فرمان شاه طهماسب در دژ الموت زندانی شد و همان‌جا درگذشت)، حکیم و ادیب دربار جلال‌الدین اکبرشاه، سومین پادشاه سلسله تیموریان هند، در سال 974ق، به همراه برادرانش، حکیم همام‌الدین و حکیم نورالدین، از گیلان مهاجرت کرد. نخست به عراق سپس به خراسان رفت و سرانجام روی به هند نهاد و به دربار اکبرشاه راه یافت و پزشک مخصوص او شد. وی در سال 987ق، به صدارت صوبه بنگال و به روایتی، صوبه لاهور منصوب شد. در لشکرکشی به کابل ملتزم رکاب اکبرشاه بود و بر سر راه کشمیر درگذشت. به روایت متأثر/لامراء اثر صمصام‌الدوله شاهنوازخان، اکبرشاه، در نامه‌ای به برادر او، حکیم همام‌الدین، نوشت: «حکیم تو را یک و ما را ده برابر بود». از تألیفات اوست: منشآت و رقصات موسوم به چهار باغ، شرح/اخلاق ناصری، الطب الاکبری (نسخه‌ای از آن در کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی محفوظ است) و از آثار منسوب به اوست: دو مثنوی به نام‌های مظهر/الاسرار و ضیاء/النیرین. اشعارش در نسخه خطی جنگی متعلق به حسین مفتاح و هم در کنوز/الشعر نقل شده است. به پیشنهاد او بود که ملّا احمد تتوی (منسوب به تته/ تتهه به «ت» ی دمیده، شهر معروف سند)، (مقتول: 996ق)، دنباله تاریخ الفی را نوشت.

دوایی گیلانی، معروف به درویش حکیم از پزشکان قرن 10 و اوایل قرن 11ق، در شاعری هم دست داشته. او مؤلف فوائد/الانسان است که به دستور جلال‌الدین اکبرشاه تألیف شده است. همچنین مثنوی‌ای دارد درباره داروها و خواص آنها.

حیاتی گیلانی (وفات: صفر 1028ق)، در رشت متولد شد و پرورش یافت. به بازرگانی و

دادوستد اشتغال داشت و به مقتضای آن، به دیگر شهرها خصوصاً کاشان سفر می‌کرد. به افتخار ورودش به آن شهر، مجالس ادبی برپا می‌شد. به پیروی از هنرمندان و دانشوران آن زمان، به هند مهاجرت کرد. حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی او را به دربار اکبرشاه رهنمون گشت. امرا و شاهزادگان به دوستی او از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. در برهانپور اقامت گزید و خانه و مسجد و باغی احداث کرد و ده سال در آن شهر به سر برد. پس از جلال‌الدین اکبرشاه، منادمت جهانگیر یافت و به فرمان او مثنوی *تغلق‌نامه* در شرح جنگ‌های اعضای خاندان گورکانی را، که امیر خسرو دهلوی (651-725ق) آغاز کرده بود، به پایان رساند. در آگره هند درگذشت. از او سوای *تتمه تغلق‌نامه*، *دیوان* شعری شامل حدود هفت‌هزار بیت و مثنوی *سلیمان و بلقیس* و یک ساقی‌نامه به‌جا مانده است.

حکیم قراری لاهیجی، نورالدین محمد معروف به نورا (وفات: بین 1050 / 1052ق) متخلص به «قراری»، فرزند ارشد مولانا عبدالرزاق لاهیجی و برادر حکیم ابوالفتح و حکیم همادالدین، کاتب و خوشنویس، وی نزد میرعماد قزوینی خوشنویسی آموخت و به شهاب‌الخطاطین ملقب گردید. در جوانی، وارد دستگاه خان احمدخان شد. در سال 947ق که در گیلان آشفتگی روی داد و پدر قراری، به فرمان شاه طهماسب زندانی شد، قراری با برادرانش راهی قزوین شد. چندی در گمنامی به سر برد. او و برادرانش نیز مدتی در مشهد، به وساطت خواجه حسین ثنائی مشهدی (وفات: 995/996ق در لاهور)، ملازم خدمت سلطان ابراهیم میرزای صفوی (وفات: 984ق) بودند. چون شاه عباس بر تخت سلطنت نشست، او را فراخواند و به ملازمت برگزید. در سال 1024ق که استادش، میرعماد، به دست یکی از سرکردگان به نام مقصودیگ، کشته شد و او به قهر و رنجیدگی، دربار شاه عباس را ترک گفت و به لاهیجان بازگشت، شاه او را فراخواند و به کتابت قرآن به خط نستعلیق مأمور ساخت. اما این دلجویی‌ها کارگر نیفتاد و قراری رهسپار هند شد و به مهاجران پیوست و در دستگاه جلال‌الدین اکبرشاه زندگی آرامی را آغاز کرد و پس از چندی در بنگاله درگذشت. از اشعار او در *خلاصه‌الاشعار* تقی‌الدین کاشانی نقل شده است.

نادم گیلانی، عزیز (بین 980 / 990ق - حدود دهه ششم قرن 11ق)، در آستانه سیداشرف زاده شد و بعدها به لقب شهسواربیگ ملقب گشت. از اوان جوانی به شعر و شاعری روی آورد. ابتدا «صدقی» تخلص می‌کرد. در میگساری افراط می‌کرد و چون ترک باده‌پیمایی گفت، «نادم» تخلص کرد. به روزگار شباب راهی دیار هند شد. در هند، به گشت و گذار بود و طی این سیر و سفر، در کشمیر، آگره، گجرات، بنگاله، عظیم‌آباد اجمیر رحل اقامت افکند. او را به نادره‌گویی و مضمون‌سازی و نکته‌پردازی ستوده‌اند. نادم به نظیری نیشابوری (قرن 10 و اوایل قرن 11ق) ارادت یافت و او را به استادی پذیرفت. نظیری او را به جهانگیر، چهارمین پادشاه سلسله تیموریان هند، معرفی کرد و نادم، به دستور او، ملازم شاهزاده خرم در آگره شد. وی با شاعران ناموری چون حکیم فغفور لاهیجی، تجلی کاشانی و شراری همدانی طرح غزل می‌کرد. هرچند در هند به اعزاز و احترام می‌زیست، با اندوهی گران بر دل از مرگ نظیری نیشابوری به میهن بازگشت و تا پایان عمر هفتاد و چند ساله‌اش در اصفهان به سر برد. در بنایی تاریخی، در تخته‌گاه هارون ولایت به خاک سپرده شد.

حکیم حاذق گیلانی (وفات: شوال 1068ق، اکبرآباد هند)، حکیم کمال‌الدین، فرزند حکیم نجیب‌الدین هماد گیلانی و برادرزاده حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح و نورالدین محمد قراری، در فتحپورسیکری هند نزدیک آگره متولد شد و در خانواده‌ای که اعضای آن دانشور و صاحب مقام و منصب عالی بودند پرورش یافت. پدرش در خردسالی او وفات یافت و او نزد اعمام خود به کسب علم و ادب به‌خصوص علم طب همت گماشت. در جنب طبابت، به رسم زمانه به شعر روی آورد و «حاذق» تخلص کرد. پدر و اعمام او در دربار امرای هند پایگاهی بلند داشتند و حکیم حاذق توانست در پرتو نفوذ آنان به مرتبتی بلند دست یابد. در نخستین سال پادشاهی شاه‌جهان، پنجمین پادشاه سلسله تیموریان هند، به سفارت، نزد امام قلی‌خان ازبک رفت و به پاس حسن اجرای این مأموریت، به منصب سه هزاری رسید. در اواخر عمر، گوشه‌نشینی اختیار کرد؛ اما بیماران و بزرگان همچنان به او مراجعه داشتند. پانزده هزار روپیه سالانه از دربار هند

برای او مقرری معین شد که با دریافت وجوهی به مناسبت‌های گوناگون، این مبلغ تا چهل هزار روپیه افزایش می‌یافت. از او سوای دیوان، پنج مثنوی به نام‌های گنج طلسم، ظلال مبین، بهار خلد، تمسک نجات، طور تجلی، و دو ساقی نامه به جا مانده است.

سعیدا لاهیجی (معاصر جهانگیر و شاه‌جهان)، فرزند خواجه علی، بازرگان سرشناس و ثروتمند، شاعر و نقاش و طراح سیمینه و زرینه، در حریق بزرگ شهر لاهیجان، خانه و کاشانه او و پدرش به کام آتش فرو رفت و خاکستر شد. شاعر جوان به هند روی آورد و در دربار جهانگیر منزلت یافت و به لقب «بی‌بدل‌خان» ملقب گردید. چندگاهی سرداروگگی زرگرخانه سلطنتی با او بود. سعیدا در ساختن ماده‌تاریخ دست داشت. چکامه‌ای صدوسی‌وچهاربیتی ساخته و در آن، از جمله درباره تولد شاه‌جهان (سال 1000ق)، آمدن او از کشمیر به آگره و جلوس او بر تخت طاووس (سال 1037ق)، که سعیدا طراح آن بود، ماده‌تاریخ ساخته است. در توزک جهانگیری (یادداشت‌های جهانگیر) آمده است که فرمان داده شد به صله این قصیده، سعیدا را به زر وزن کنند.

فغفور گیلانی، میرمحمدحسین مشهور به میرفغفور و حکیم فغفور (وفات: 1029ق) در لاهیجان متولد شد. پدرش، سید احمد از مقربان خان احمد گیلانی (942-1009ق) بود. در آغاز جوانی، شعری سرود و «رسمی» تخلص می‌کرد و چون از شاعری یزدی با همین تخلص خبر یافت، «فغفور» تخلص اختیار کرد. گاه نیز با تخلص «میر» شعر می‌گفت. دوران جوانی را به کسب علم به‌ویژه علم طب نزد حکیم تاج‌الدین حسین، پزشک میرسلطان مرادخان از امرای مازندران، گذراند. در خوشنویسی و هنر موسیقی نیز آوازه یافت. وی با این مایه علمی و ادبی و هنری، وارد دستگاه خان گیلان شد. در سال 1000ق، که خان احمد از سپاه گران شاه عباس شکست خورد و متواری شد حکیم، گیلان را ترک کرد و به سیر و سفر روی آورد. در آوارگی، از حضور خان در گنجه خبر شد و عازم آن شهر گشت. اما خان، در معیت خواندگار روم، به دربار عثمانی رفته بود. در گرجستان، به دعوت و معرفی پزشکان آن دیار که اغلب گیلانی بودند، به دربار

آلکساندر، خانِ گرجی، راه یافت؛ اما در آن دیار دیری نپایید و به گیلان بازگشت و پس از دیدار دوستان و آشنایان، راهی اصفهان شد و با حکیم شفائی آشنایی پیدا کرد و به خدمت شاه عباس راه یافت. دیری نگذشت که عزم خراسان کرد. علیقلی‌خان شاملو، دیوان بیگی و ایشیک آقاسی (وزیر تشریفات و سالاربار) شاه عباس، مقدمش را گرامی داشت. حکیم قناعت‌پیشه و آزاده در آنجا هم قرار نگرفت و عازم هند گردید. در قندهار، میرزا غازی ترخان، حاکم وقت، او را پذیرا شد، اما ادبای پیرامون حاکم حضور او را برنتافتند و از او سعایت کردند و او بی‌هیاهو در سال 1012 ق قندهار را پشتِ سر گذاشت. حاکم قندهار، چون خبر شد، در نامه‌ای خواستار بازگشت او شد. نامه در لاهور به او رسید و او در یک رباعی، از قبول دعوت او تن زد. فغفور، پس از اقامتی کوتاه در لاهور، به آگره رفت و در سرای حکیم علی گیلانی فرود آمد. اما از میزبان رنجیده‌خاطر گشت و به نزد عبدالرحیم خانِ خانان، شتافت که قدر مهمان بشناخت و او را به مصاحبت شاهزاده پرویز، فرزند جهانگیر، برگزید. حکیم، پس از سال‌ها خانه‌به‌دوشی، در برهانپور مأوا گرفت. در این هنگام، جهانگیر فرمان داد که شاهزاده به الله‌آباد بازگردد و حکیم همراه او شد و در همان شهر درگذشت. دیوان شعر و رساله‌ای در حسابِ اصابع (انگشتان، ارامل یا سرانگشتان) و اشعاری از نوع شهرآشوب (صفت گرجستان، صفت کلیسا و کشیش، صفت می‌فروش، صفت حمام، صفت دلاک) دارد.

انوار لاهیجی، محمد، به نوشتهٔ امیرعلیشیر قانع تَتَوی (منسوب به تته/تتهه) در تذکرهٔ *مقامات/الشعر*، طبع شعر سلیم و احساسی قوی داشت. در سال 1112 ق یا چند سال پیش از آن، به هند مهاجرت کرد و به زمرهٔ ملازمان شاهزاده محمد معزالدین، فرزند بهادرشاه اول، هفتمین پادشاه سلسلهٔ تیموریان هند (حکومت: 1118-1124 ق)، درآمد. وی در سفر به تته و مأموریتی برای تمشیت امور، در آن شهر درگذشت.

بینا، تخلص میرزا صدرالدین (1058 / 1059 ق - نیمهٔ قرن 12 ق)، معاصر شیخ محمدعلی حزین لاهیجی. وی، به روایت حزین در تذکرهٔ *المعاصرین*، پس از تحصیلات مقدماتی در

زادگاه خود (رشت)، راهی اصفهان شد و در آنجا به تکمیل معلومات خود پرداخت. سپس به هند سفر کرد. اما اقامتش در آن دیار چندان دوام نیافت و به اصفهان بازگشت و از محضر درس شیخ عنایت‌الله گیلانی کسب فیض کرد. آنگاه به موطن خود بازگشت و شیخ‌الاسلام شهر رشت شد. وی پاکباز و زاهد بود، طبع شعر داشت و شعر می‌سرود.

فاتح گیلانی، سید محمد رضی (مقتول: بعد از 1145ق)، در رشت متولد شد. شاعری وارسته و آزاده بود. به اصفهان سفر کرد. پس از چندی به هند رفت و در دهلی مقیم شد. در سال 1145ق، به قصد زیارت خانه خدا، راهی سفر شد اما در گجرات به اسارتِ راهزنان درآمد که او را، به این گمان که اندوخته‌ای نهفته دارد، به قتل رساندند. وی شاعری عارف‌مشرّب بود. دیوانش را حاوی چهار هزار بیت گفته‌اند.

حزین لاهیجی، محمدعلی (1103ق، اصفهان - 1180ق، بنارس)، دانشور، شاعر چیره‌دست، مورّخ موثق و بصیر، صاحب‌نظر و ادیبِ نکته‌پرداز، و سیّاح بی‌آرام، وی در خانواده فضل و ادب ابوطالب بن عبدالله، بزرگمردی از تبار شیخ زاهد گیلانی، متولد شد. چهار سال در دامن مادر گذراند. سپس پدر، او را به آموختن قرآن و فراگیری مقدماتِ سواد ترغیب کرد. طیّ دو سال، خواندن و نوشتن آموخت. در نوجوانی، در رشته‌های گوناگون به‌ویژه ادبیّات و حساب، به پختگی رسید. استادش، شیخ خلیل طالقانی، تخلص «حزین» برایش اختیار کرد. حزین در کانون خانوادگی از محضر دانشمندان و صاحب‌ذوقان بهره می‌گرفت. از جوانی سیر و سفر آغاز کرد. در بازگشت از سفر دومش، لاهیجان آبادان را بر اثر اغتشاش و فتنه افغان و ورود قشون روس و شیوع وبا و طاعون، ویرانه‌ای غم‌انگیز یافت. پدر و مادرش، به فاصله دو سال از هم، درگذشتند و حزین از اقامت در اصفهان بیزار گشت و به گشت و گذار در صفحات جنوب ایران دل خوش کرد. بر اثر اختلاف شدیدی که با نادر (حکومت: 1147-1160ق) پیدا کرد، به هند روی آورد؛ هرچند آن دیار را موافق طبع خود نیافت. در هند نیز آواره بود. عاقبت به بنارس رسید و در 19 جمادی‌الاولی در آن شهر درگذشت و در خانه مسکونی خود در باغی دلگشا به خاک سپرده شد. حزین در علوم دینی، علوم قرآنی، تفسیر، ادیان، انساب، کلام، فلسفه و

اخلاقیات، عرفان و تصوّف، زندگینامه‌نویسی، تذکره‌نویسی، تاریخ، خوابگزاری و جانورشناسی آثاری دارد. وی در ریاضیات و نجوم و کاینات جو متبحر و در شعر و ادب توانا بود. حدود پنجاه هزار بیت شعر به زبان فارسی و عربی سروده است. کلیّات اشعارش شامل چهار دیوان و مثنوی‌های اوست. از آثار اوست: *سفینه علی حزین* در ذکر صدوهفت تن شاعر متأخر زمان او و *تذکره المعاصرین* در شرح حال و آثار صد تن از شاعران و دانشمندان معاصر او که با اغلب آنان دیدار داشته است.

جرأت، تخلص میرمحمد هاشم گیلانی (1088-1175ق)، فرزند میرمحمد شفیع، از سادات موسوی. پدر جرأت، در جوانی، همراه جدّ او، سید علی گیلانی، به هند مهاجرت کرد و جرأت در اورنگ‌آباد متولد شد. در چهارده سالگی لیاقت خدمت در دربار پادشاهان یافت. در دستگاه امیرالامرا سیدحسین علیخان، به قلعه‌داری لهاور (لاهور) مأمور گشت و به سال 1131ق همراه او به اکناف هند سفر کرد و با ادبا و شاعران و دانشورانی چون میرزا عبدالقادر بیدل (1054-1133ق) و آزاد بلگرامی (1116-1200ق) آشنایی یافت.

تجلی، تخلص ملا جمال‌الدین لاهیجی. وی شاعری نازک‌خیال و باریک‌اندیش بود. در نوباوگی به هند رفت و در آن دیار پرورش یافت. در آغاز شاعری، «خاوری» تخلص کرد و متعاقباً آن را فرو نهاد. مردی کمال‌جو و صاحب معلومات بود.

مخفی رشتی، در جوانی به خدمت امرای بیه‌پس (آن بخش از گیلان که در مغرب سفیدرود واقع است) درآمد. سپس به دستگاه امام‌قلی‌خان (مقتول: 1024ق در قزوین به فرمان شاه‌عباس)، سپهسالار ایران در عصر شاه‌عباس، آزادکننده جزایر قشم و هرمز از دست پرتغالی‌ها، پیوست و عزت و احترام یافت. متعاقباً به هند سفر کرد. دوران اقامتش در هند ناخوشایند بود. وی بدیهه‌گو و حاضر جواب بود. اشعارش با اشعار زیب‌النساء بیگم (1048-1113ق)، دختر اورنگ‌زیب، خلط شده است.

چنانکه ملاحظه می‌شود در سال‌های حکومت نخستین پادشاهان سلسله تیموریان هند و دوران قوت و اعتلای حکومت این خاندان، بسیاری از شعرا و هنرمندان و دانشمندان گیلانی به هند مهاجرت کردند و در دستگاه بابر، همایون، جلال‌الدین اکبر، جهانگیر و پسرش پرویز، شاهجهان، اورنگ‌زیب، بهادر و پسرش جهاندار معزالدین همچنین وزیران و دیوانیان با آغوش باز پذیرفته شدند و عموماً به مناصب بلند رسیدند. بسیاری از آنان عمری را در سرزمین هند به‌سر بردند و در همان‌جا درگذشتند و به خاک سپرده شدند. کسانی از آنان در خاک هند متولد شدند. عده‌ای از مهاجران، اعضای خانواده‌ای بودند که یکجا رهسپار هند و در آن متوطن شدند. مهاجران عموماً در هند دوستان و آشنایان و حامیانی از گیلانیان یا دیگر ایرانیان داشتند که در هند مقیم شده بودند و به تشویق آنان، مهاجرت اختیار کردند یا به معرفی آنان به دربار شاهان و دستگاه بزرگان راه یافتند. مهاجران در هند با شاعران و دانشوران آن دیار انس و الفت یافتند.

مهاجران در شهرهای مهم هند و مرکز قلمرو سلسله‌های متعدد فرود می‌آمدند. از جمله این بلادند: آگره، اجمیر، احمدنگر، الله‌آباد، اورنگ‌آباد، برهانپور، بنارس، بنگاله، بیجاپور، تته (تتهه)، حیدرآباد دکن، دکن، دهلی، عظیم‌آباد، فتحپور، کشمیر، گجرات، گلکنده و لاهور که در ذیل این مقاله به اختصار شناسانده شده‌اند.

باری، هند، طیّ دو قرن دوران پرشکوه نخستین پادشاهان گورکانی، میزبان مهمان‌نواز مهاجران سرشناس گیلانی بود که در آن دیار آثار مکتوب با ارزش و ابنیه تاریخی متعددی به یادگار گذاشتند.

شهرهایی از هند که گیلانیان مهاجر در آنها مقیم گشتند

آگره یا آگرا (سابقاً اکبرآباد)، در مغرب اوتارپرادش، هند، در کنار رود جمنا، مدت‌ها پایتخت تیموریان هند بود. مجلل‌ترین بنای آن تاج محل است.

اجمیر یا آجمیر (ایالت راجستان در شمال غربی هند)، اکبرشاه آن را به قلمرو خود منضم ساخت. مقبره معین‌الدین چشتی (وفات: 633ق)، مسجد قطب‌الدین ایلتمش و قصر اکبر در آن واقع است.

احمد نگر در ایالت بمبئی، بانی آن احمدشاه، سرسلسله نظام‌شاهیّه، بود (این سلسله قریب یک قرن در آن فرمانروایی کرد)، سپس به دست اکبرشاه به قلمرو تیموریان هند منضم شد.

اوتارپرادش (ایالت)، در شمال هند، کرسی آن لکهنو. از دامنه‌های هیمالایا تا جلگه‌های گنگ و جمنا ممتد است (الله‌آباد و بنارس در آن واقع‌اند). در زمان استیلای مغول، این سرزمین تقریباً مشتمل بر آگره بود.

الله‌آباد، شهری در جنوب ایالت اوتارپرادش، در ملتقای رودهای مقدس جمنا و گنگ. در زمان اکبرشاه، رونق بسیار یافت. از بناهای تاریخی آن قلعه‌ای است که اکبرشاه بنا نهاد و به جهت ستون آشوکا (امپراتور بزرگ هند، 255 - حدود 237 ق.م، از سلسله ماوریا) و کتیبه معروفش شهرت دارد.

اورنگ‌آباد، در ایالت بمبئی، در حمله مغول نابود شد (1021ق-1612م) ولی از نو ساخته شد و به نام اورنگ‌زیب نامگذاری شد.

برهانپور، شهری در هند، کنار ساحل شمالی رود تاپتی، آن را ناصرخان فاروقی، مؤسس سلسله فاروقی، در حدود 801 ق بنا نهاد تا آنکه در سال 1010ق این سلسله به دست اکبرشاه برافتاد و قلمرو آن ضمیمه امپراتوری مغول گردید.

بنارس، شهری در جنوب شرقی اوتارپرادش هند، در ساحل چپ رود گنگ. بابر در سال 936ق آن را فتح کرد. در دوره اکبرشاه، رصدخانه‌ای در آن ساخته شد. اورنگ‌زیب مسجدی به جای یکی از معابد قدیم بودایی در آن بنا نهاد.

بنگاله یا **بنگال** (ناحیه‌ای در شمال شرقی هند و شمال پاکستان، کنار خلیج بنگال)، بیشتر آن در دلتای رودهای گنگ و براهماپوترا، بین بهار و آسام، واقع است. جنگلهای هیمالایا در

شمال و جنگل‌های سوندروان در جنوب آن است.

بیجاپور، در جنوب شرقی ایالت بمبئی، یوسف عادلشاه، مؤسس مملکت بیجاپور و سلسله عادلشاهیّه (که در 1097ق به دست اورنگ‌زیب برافتاد) آن را فتح کرد.

بیدر، در ناحیه دکن، علاءالدین حسن بهمن‌شاه، مؤسس سلسله بهمنیه، آن را تصرف کرد. در دوره سلسله بهمنیه، در زمان وزارت محمود گاوآن (حدود 866-886ق)، به اوج رونق خود رسید. سپس به دست بریدشاهیّه افتاد. در 1028ق ابراهیم عادلشاه، پادشاه بیجاپور، آن را فتح کرد. سپس اورنگ‌زیب آن را به قلمرو پادشاهی خود منضم ساخت.

تته (تته به «ت» ی اول دمیده)، شهر معروف سند، نزدیک به چهل فرسنگی جنوب مولتان (شهری در 320 کیلومتری لاهور نزدیک رود چناب) و تقریباً در مصب رود سند، منسوب به آن: **تتوی**، امیر خسرو دهلوی گفته:

سروی چو قَدّت در چمنِ تته نباشد گل همچو رخِ خوب تو البته نباشد

حیدرآباد یا حیدرآباد دکن (برای تمیز آن از حیدرآباد ناحیه سند)، پایتخت مملکت حیدرآباد، آن را محمدقلی قطب‌شاه، پنجمین پادشاه سلسله قطب‌شاهیّه در سال 997ق بنا نهاد. در آغاز آن را به نام معشوقه خود، **بهاگنگر خواند**؛ سپس پشیمان شد و آن را به میمنت لقب حضرت امیر علیه‌السلام، حیدرآباد نامید و پایتخت خود قرار داد که تا انقراض آن سلسله (1098ق) پایتخت آن بود و پس از آن کرسی یکی از ایالات تیموریان هند شد؛ از جمله بناهای عمده آن است: چار منار، جامع مسجد (بنای محمدقلی)، بازار چارکمان، مکه مسجد (آغاز بنای آن در پادشاهی محمد، ششمین پادشاه قطب‌شاهیّه و اتمام آن در پادشاهی اورنگ‌زیب) و کاخ نظام.

دکن، شامل میسور و جنوب حیدرآباد و جنوب شرقی بمبئی و شمال غرب مدرّس.

سلسله بهمنیه از سال 748ق در دکن حکومت داشتند. سرانجام دکن به پنج مملکت احمدنگر، بیجاپور، برار، بیدر، گلکنده تجزیه شد که به ترتیب در قلمرو نظام‌شاهی، عادلشاهی، عمادشاهی، بریدشاهی، و قطب‌شاهی بود و در قرن 11ق به قلمرو تیموریان هند منضم گردید.

دهلی کهنه یا شاهجهان آباد، در ساحل غربی رود جمنا، باروی سنگی بلندی بر آن احاطه دارد که شاهجهان بانی آن بوده است. از آثار مهم عهد وی لعل قلعه یا قلعه سرخ است که در 1048ق ساخته شد و کاخ سلطنتی با دو تالار زیبا، برای بار عام و بار خاص، تماماً از مرمر سفید و مشتمل بر تخت طاووس، در آن قلعه ساخته شد. مسجد شاهجهان‌آباد نیز طی سال‌های 1057-1059ق در عهد شاهجهان ساخته شد. این مسجد دارای دو منار و سه گنبد از مرمر است و از بزرگترین و زیباترین مساجد جهان به شمار می‌رود. بر پیشانی ایوانش کتیبه‌ای فارسی به نام شاهجهان نصب شده است. از زمان بنای لعل قلعه (1048-1057ق) و باروی شهر، دهلی تقریباً پیوسته پایتخت سلسله تیموریان هند بود. مقبره همایون و مجموعه مقابر و ابنیه معروف به «نظام‌الدین»، که مقبره نظام‌الدین اولیا، امیر خسرو دهلوی و مقابر بعضی از شاهزادگان و بزرگان هند در آن واقع است.

عظیم‌آباد، پاتنای کهنه شهر باستانی (کرسی ایالت بهار هند)، در ساحل جنوبی رود گنگ. مساجد زیبا از جمله مسجد شیرشاه دارد. پادشاهان تیموری هند عظمت گذشته آن را بازگردانیدند.

فتحپور سیکری، شهری در مغرب اوتارپرادش، به فاصله 37 کیلومتری آگرا، نزدیک آبادی باستانی سیکری. اکبرشاه آن را بنا نهاد و در سال 1574م پایتخت خود قرار داد و تا 1586م در آن مقر داشت. بسیاری از بناهای آن، از جمله عمارات دولتی و کاخ سلطنتی، هنوز به خوبی محفوظ مانده است. مسجد جامع آن یکی از زیباترین آثار معماری سلاطین مغول در هند است. اکبر این مسجد را در 1602م به یادبود

پیروزی‌های خود در دکن بنا نهاد. مقبره شیخ سلیم چشتی در صحن آن است.

کشمیر، نام رسمی آن **جَمّو و کشمیر** است، سرزمینی در شمال غربی هند و شمال شرقی پاکستان، محدود از مغرب به افغانستان، از شمال به چین، و از شمال شرقی به تبت. در اواخر قرن 10 ق جزو قلمرو اکبرشاه شد و مدتها جزو امپراتوری مغول هند باقی بود. جهانگیر به کشمیر علاقه‌ای تمام داشت و به خاطر همسر ایرانی خود، نور جهان، از ایران درخت چنار به آنجا برد.

گُجرات، ایالتی در مغرب هند؛ از شمال به پاکستان غربی و از مغرب به دریای عربستان محدود است. شهرهای عمده‌اش: احمدآباد (کُرسی)، سورت، بارور، و راجکوت. از قبیله گُجر یا گوجر نام گرفته است که مردمی چادرنشین بودند و به هند شمالی هجوم آوردند. سومنات در آن بود. در عهد اکبرشاه (980ق)، به قلمرو تیموریان هند منضم گشت.

گُلکنده، (محمّدنگر)، در جنوب قسمت مرکزی هند در 8 کیلومتری مغرب حیدرآباد، مقرّ سلاطین قطب‌شاهیّه در سال‌های 918-1098 ق اورنگ‌زیب آن را فتح کرد و به امپراتوری دهلی منضم ساخت. بهترین بازار الماس در آسیا بود.

لاهور، پایتخت پاکستان غربی، نزدیک ساحل شرقی رود راوی. آگرا، دهلی و لاهور سه شهر مهم امپراتوری مغول بودند و در عهد آنان، لاهور به اوج شکوه و جلال رسید و مدتی نیز پایتخت بود. اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ‌زیب به احداث ابنیه در آن همّت گماشتند. مقبره جهانگیر و همسرش، نورجهان، در آنجاست.

لهاور ← لاهور

مملکت دهلی، عمده‌ترین مملکت مسلمانان در هند شمالی که مؤسس آن شمس‌الدین

التمش (وفات: 633ق) بود و در سلطنت اکبرشاه به امپراتوری تیموریان هند منضم شد.

مُلْتان یا مولتان، ناحیه‌ای در جنوب پنجاب، میان رودهای راوی، ساتلج، و چناب؛ شهری در شمال پاکستان مرکزی، نزدیک رود چناب، در 310 کیلومتری لاهور.

منابع:

- حزین لاهیجی، تذکرةالمعاصرين، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: معصومه سالک، نشر میراث مکتوب، تهران، 1375.
- حقیقت، داود، تذکرةالشعراء، رشت، [بی‌تا].
- سرتیپ‌پور، جهانگیر، نام‌ها و نامداری‌ها گیلان، نشر گیلکان، رشت، 1370.
- سمیعی (گیلانی)، احمد، «سهم گیلانیان در زبان و ادب فارسی» (بسط سخنرانی ایرادشده در دومین همایش ایران‌شناسی)، تهران، 30 آذر - 3 دی 1383.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج 5(1)، تهران، 1366؛ ج 5(2)، تهران، 1364.
- ظهیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح و تحشیة منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347.
- قاضی احمد تتوی و آصف خان قزوینی، تاریخ آلفی، تصحیح سید علی آل‌داود، انتشارات کلبه و شرکت انتشاراتی فکر روز، تهران، 1378.
- کتاب گیلان، انتشارات گروه پژوهشگران ایران، تهران، 1374.
- مدنی، رضا، «کتابشناسی و بررسی واژه‌نامه‌ها، دستورنامه‌ها و نوشته‌های گیلکی و دیلمی و تالشی از سده هشتم تاکنون»، گیلان‌نامه (مجموعه مقالات گیلان‌شناسی)، ج 2، به کوشش م. پ. جکتاجی، انتشارات طاعتی، رشت، 1369.
- هاشمی سندیلوی، احمدعلی، مخزن‌الغرائب، ج 5، به اهتمام محمدباقر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، 1994م.